

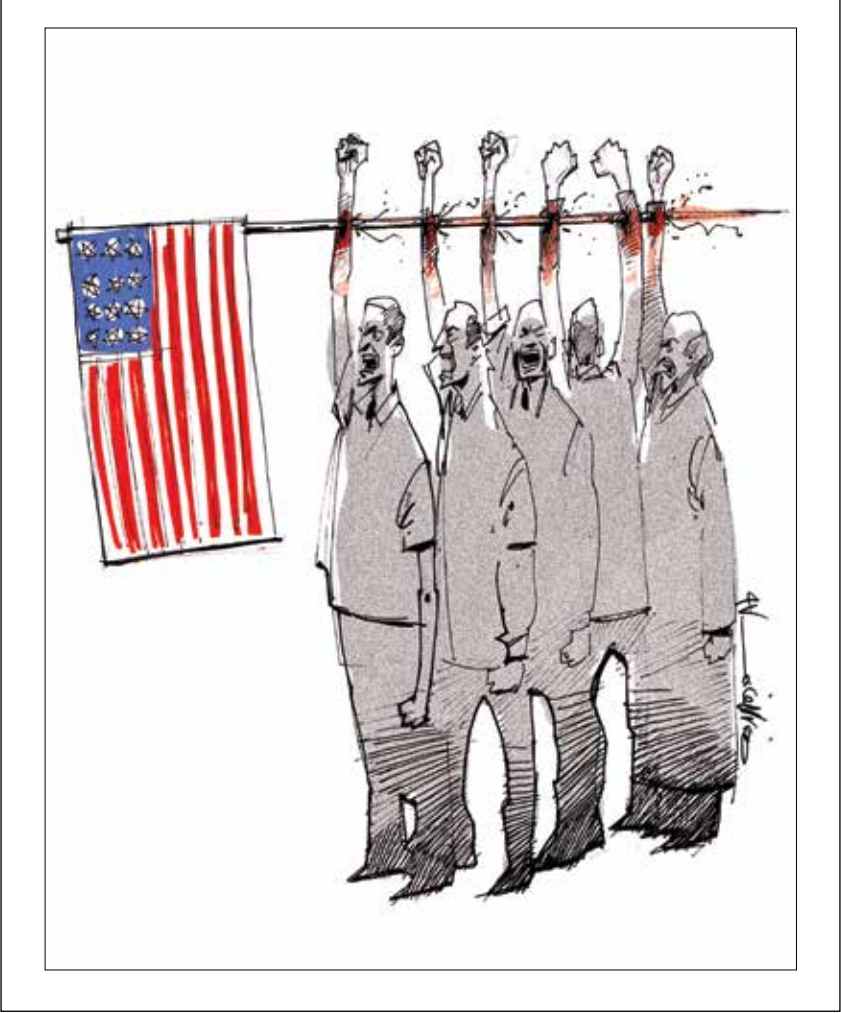
مدیرمسئول: **محمد فاضلی**
تلفن: ۰۲۱ ۸۸۷۶ ۱۷۲۳
تایمر: ۸۸۷۶ ۱۲۵۴
روابط عمومی: ۰۲۱ ۸۸۷۶ ۹۰۷۴۵
نشانی: **تهران خیابان خرمشهر - شماره ۲۰**
سندوق پستی: ۱۵۳۸۸ -۵۳۸۸
پایمک: ۰۲۱ ۸۸۷۶۴۵۱۳۳ - ۳۰۰
روابط عمومی امور مشترکین: ۸۸۷۶۱۹۵۴ و ۸۸۵۲۱۰۰۰
چاپ کارا پیام سازمان چاپ دانشگاه آزاد اسلامی، اسفهان (آبیل رسانه) و روابط روشن مهر

مناصب امتیاز: **خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران**
www.iran-newspaper.com

ایران



نگاره **هانای انصاری**



- جوی خون**

مجازستان

کشتار ده‌ها فلسطینی از سوی نیروهای رژیم صهیونیستی، بازتاب گسترده‌ای در فضای مجازی داشت. بسیاری از کاربران ضمن محکومیت این کشتار، از سکوت سازمان‌های بین‌المللی در زمینه این جنایت انتقاد کردند. همچنین این کاربران همزمانی آغاز به کار سفارت آمریکا در بیت المقدس و سالروز تأسیس رژیم صهیونیستی با به راه انداختن جوی خون فلسطینی‌ها را لکه ننگی برای آمریکا و رژیم صهیونیستی دانستند.

- کمک به فیلترینگ**

پایین آوردن سرعت اینترنت در کشور مورد انتقاد برخی از کاربران فضای مجازی قرار گرفت. از دیدگاه آنها این اقدام نشانگر شکست در فیلترینگ تلگرام بوده که وزیر ارتباطات نیز با ارائه آمار یک میلیون ترک‌کننده تلگرام، به طور تلویحی آن را تأیید کرد. «در چنین شرایطی با کم کردن سرعت نت به کمک فیلترینگ تلگرام رفته‌اند.»

- مخالفت نادرست**

تعیین جایزه مالی از سوی یک سازمان دانشجویی برای تخریب سفارت آمریکا در بیت المقدس بازتاب

گزارش «ایران» از بزرگ‌ترین جشنواره سینمایی جهان

پناهی از اثر فرهادی جلو افتاد

نمای باز



بیومن عبداللهی خبرنگار انزامی «ایران» به جشنواره کن

جشنواره‌ها به میدان مسابقه می‌مانند. گروهی در حال رقابت کردن‌اند، جمعیتی در حال تشویق و جمعی کوچک‌تر به تحلیل و تفسیر می‌پردازند. این گروه آخر به‌نظر از همه مهم‌تر می‌آیند، چراکه نظراتشان در ویترین رسانه‌ها جای می‌گیرد و چشم‌ها را به خود معطوف می‌کند. در جشنواره فیلم کن هم صدها منتقد سینمایی در حال رصد کردن آثار بخش مسابقه هستند. لازم است یادآوری کنم منتقدان خارجی با کسی دوستی یا شوخی ندارند و در دوران کاری کم‌تر پیش می‌آید نظراتشان (مثلا به فرآخور صلاح و منفعت) عوض شود. به این نکته اشاره کردم تا ارزش رای دادن و امتیاز دادن به فیلم‌های ایرانی را از نگاه آنها یادآوری کنم.

خبر جالب اینکه منتقدان مجله معتبر اسکرین که به‌طور روزانه در جشنواره کن منتشر می‌شود به فیلم «سه رخ» جعفر پناهی مجموعاً ۲/۶ ستاره داده‌اند. در

این مجله هر روز از ۱۰منتقد سرشناس رسانه‌هایی همچون لیبراسیون، سایت اندساند، دیلی تلگراف، لس آنجلس تایمز، یوزنیو، اسکرین و… نظرخواهی می‌شود. طبق رسم مالوف منتقدان از یک تا ۵ ستاره به فیلم‌ها می‌دهند و در نهایت جمع‌بندی مشخص می‌شود چه فیلمی تا آن روز با استقبال یا ناراحتی منتقدان روبه رو شده است. طبق این جدول نظرسنجی فیلم «همه می‌دانند» آخرین ساخته اصغر

سازمان آگهی‌های روزنامه ایران:

دائره‌کواهیصه انزو ۰۰۱۰۰۱ شرکت NISCERT تهران خیابان خرمشهر شماره ۱۶
پدیرش سازمان آگهی‌ها: ۱۸۷۷ (۰۲۱)
انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران: ۸۸۵۴۸۸۹۲-۵

مشافنامه **اخلاق روزنامه‌نگاران ایران:**
www.ion.ir/news/19949.html

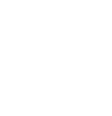
☀	☀	☀	☀	☀	☀	☀
۲۱	۲۲	۱۸	۳۶	۳۶	۲۶	۲۶
تنبزیز	تهران	مشهد	اهواز	بندرسعیاس	یزد	شیراز
۱۲	۱۱	۱۰	۲۲	۲۵	۱۴	۱۳
↑	↓	↓	↓	↓	↓	↑

مغزهای فرار نکرده

اگر شما هم از آن دسته جوانانی هستید که از کشور خارج نشده‌اید، حتماً حداقل ۴تا از دوستان نزدیکتان مهاجرت کرده‌اند، دوتایشان در همین چند ماه پیش رو می‌روند و یکی دیگرشان هم الان دارد برای آیلنس می‌خواند. برای اینکه شما را مطمئن کنیم می‌خواند، چندتا دلیل می‌آوریم که چرا خوشحال باشید که مرتکب فرار مغزها نشده‌اید، چندتا دلیل می‌آوریم که چرا تحصیل در ایران تصمیم صحیح‌تری است.

شما هرروز صبح که از خواب بیدار می‌شوید و به دانشگاه می‌روید با چهره جدیدی از محل تحصیل تان رو به رو می‌شوید؛ مثلاً می‌بینید دانشگاه تان تکنیک جنسیتی شده و شما باید بروید عصر بیایید؛ یا کنسرتی که قرار بود در آملی نتائر برگزار شود لغو شده؛ کدام‌یک از

فوبیای اجتماعی طنز



آرزو درزی

نکوداشت حسن همایون روزنامه‌نگار

روزگار بر شما چگونه گذشت، در این عُمر پر باری که داشتید؟!

من هنوز نیمه عمرم هستم (می‌خندد)، نیمه دیگر آن پُربارتر خواهد بود…

با همین مزاح پس از، جاق سلامتی، با استاد وارد گپ و گفت می‌شوم. حسین معصومی همدانی، بار دیگر به زادگاهش – همدان – بازگشته تا در جشنی شرکت کند که به پاس یک عمر فعالیت‌های علمی و فرهنگی‌اش شامگاه، سه‌شنبه بیست و پنجم اردیبهشت‌ماه برگزار شد. آخرین‌بار تعطیلات نوروز در شهرش بوده و هم‌چنان رشته این پیوند و اعتقاد من باید تنها اشرافیت فکری همشهری‌هایش برجاست…

-از شوخی و مزاح گذشته، زندگی به من خوش گذشته و از آن‌چه رفته و روزگاری که از سر گذرانده ام، راضی هستم.

حسین شیخ رضایی شاگرد این استاد پیشکسوت، از او به‌عنوان فردی «بسیار فروتن و گریزان از خودنمایی» یاد می‌کند، سوای این نظر، شاهد گواه دیگر آنکه حسین معصومی همدانی از سخن گفتن درباره خویش و زندگی و فعالیت‌هایش هزاره دوری می‌کند، اما در معدود روایت‌هایی که از زندگی‌اش در جشن تولد شصت و پنج سالگی‌اش به دست داد، گفته است: «باید بگویم تمام خانواده من عالمان دین نبودند. در میان آنها جز پدرم و برخی اجداد مادری، کسی اهل علم نبوده است. غالباً کشاورزی تاجر بوده‌اند. بنابراین به هیچ نوع اشرافیتی تعلق ندارم، حتی به اشرافیت روحانی. تنها آرزو دارم که به نوعی دیگر از اشرافیت متعلق باشم؛ اشرافیت فکری. اگر کوششی کرده‌ام، تنها

به بهانه برگزاری مراسم پاسداشت حسین معصومی همدانی در زادگاهش

حافظه تاریخ علم در ایران معاصر



تجلیل رئیس‌جمهور از حسین معصومی همدانی در جشنواره فارابی

برای حفظ این نوع اشرافیت بوده است. در عصر حاضر هر نوع اشرافیتی محکوم به فناست و باید به تاریخ پیبوند. به اعتقاد من باید تنها اشرافیت فکری بماند.» بی‌شک زندگی و مسیر تحصیل و فعالیت‌های علمی‌اش گواهی بر این سخن است. پاییز ۱۳۲۷ به دنیا آمد، خیلی زود مأنوس با کتاب شد هم‌چنان با همان شوق سال‌های نوجوانی معاشر با کتاب است. اوائل دهه پنجاه به دانشگاه صنعتی شریف (آریامهر سابق)، می‌رود و مهندسی برق خواند، اما شوق ادبیات، علوم انسانی و فلسفه او را بر آن می‌دارد، از کار مهندسی تن برند و به علم و تاریخ‌اش دل بسپارد.

چه‌چند، به‌رغم علاقه به ادبیات و علوم انسانی به تحصیل مهندسی برق پرداخت؟
– آن روزگار هم مانند الان، انتخاب رشته دانشگاهی بر اساس علاقه نبود، بر اساس معدل و آزمون و مسائلی از این دست بود، رتبه‌های بالای آزمون به رشته‌های فنی – مهندسی می‌رفتند و رتبه‌های میانه به رشته‌های طبیعی می‌رفتند و پایین‌ترین نمره‌های کسب شده در آزمون هم معمولاً سرز از علوم انسانی در می‌آوردند. دیگر آنکه دوستان

رونمایی از آلبوم «دایره بی‌پایان» تازه‌ترین اثر شمس لنگرودی

تنها صداست که می‌ماند

کرد. آنها را برای دوستدارانش امضا کرد و عکس یادگاری گرفت. چند شعر خواند و از همکاران جوانش برای به انجام رساندن آلبوم «دایره بی‌پایان» تشکر کرد و به خانه‌اش بازگشت. آپارتمان محصور میان درخت‌ها در یکی از همین شهرک‌های تهران، تا نوشتن و خلق را از سر بگیرد… پیش از این صدای شمس لنگرودی با آلبوم‌های «پنجاه و سه ترانه عاشقانه»، «به سرش زده باد» و «باغیان جهنم» منتشر شده بود. «دایره بی‌پایان» انتخاب مسعود عماد از شعرهای عاشقانه شمس لنگرودی است، او تهیه‌کننده این اثر بوده و آهنگ‌سازی آلبوم را محمد فرماینیان بر عهده داشت. شمس لنگرودی به خبرنگار «ایران» دراین باره گفت: «شعر راه به اعصاب جان و هستی آدمی می‌جوید و چه بهتر از اینکه آدم، با کم‌اک از امکان‌ها و مدیوم‌ها و شکل‌های گوناگون، راه به جهان دیگری بیابد. خاصه در این روزگار که دیگری یک‌سره طرد و لعن و نفرین می‌شود، ما راه دوستی و مهر را با شعر پیش می‌گیریم باشد که جان‌ها ولو برای لحظه‌ای قابل تحمل‌تر شود.» علاوه بر مواردی که ذکرش رفت در این برنامه بهمن کاظمی، موسیقی‌شناس



اقوام و ملل نیز سخنرانی کرد و در بخشی از حرف‌هایش گفت: «شمس لنگرودی وقتی می‌خواهد آنچه را برای لحظاتی درک کرده به جوانانی بگوید که می‌خواهند تاریخی را تکرار کنند که حافظه تاریخی‌اش وجود ندارد، به آنها می‌گوید که رکاب بزن برادر کوچکم/ رکاب بزن که راه درازی در پیش است. همین علت اردتی است که به شمس لنگرودی دارم. دایره بی‌انتهایی که در دیارهایش صحبت می‌کند و می‌گوید که نمی‌داند کجای این دایره بی‌انتهای ایستاده است؛ ابتدای آن است یا انتهای آن.»

امام حسین علیه السلام:

اَللّٰهُمَّ لَا تَسْتَدْرِجْنِیْ بِالْحِیْصَانِ وَلَا تُؤَدِّبْنِیْ بِالْبَلَاءِ؛

سخن روز

خدايا! با غرق کردن من در ناز و نعمت، مرا به پرتگاه عذاب خویش متکشان و با بلايا (گرفتاری‌ها) اذیم مکن.

نزهة الناظر وتنبیه الخاطر ص ۸۳، ح ۱۰

انگیزه، ۵ نمره از ۲۰ نمره را نیز به انجام آن اختصاص می‌دهند.

تازه استادان وظیفه شناس‌تری هم داریم که نیم ساعت بعد از امتحان نمره‌ها را وارد سایت می‌کنند، کجای دنیا این چنین سرعت عملی را می‌توانید پیدا کنید؟

اصلاً فرض کنید از ایران رفتید و خیلی هم آن‌ور زندگی و تحصیل‌تان خوب پیش رفت و موفق شدید؛ فکرش را کرده‌اید اگر هوم‌سیک شدید چطور می‌خواهید با خانواده و دوستانتان ارتباط برقرار کنید؟ شما آن‌ور آبیّد و تلگرام دارید، آنها که ندارند. فیلترشکن هم که هم سرعت اینترنت را می‌آورد پایین هم مصرف را می‌برد بالا.

کمی به فکر جیب بقیه باشید. فرض کنید هیچ‌کدام از دلایل بالا قانع‌تان نکرد؛ به این فکر کنید که وقتی دارید از دانشگاه به خانه برمی‌گردید و یک ماشین می‌پیچد جلویتان، در مملکت خودمان دایره فحش و سب‌تر و غنی‌تری برای استفاده خواهید داشت.

به بهانه سالمرگ

خالق شاهکار «مرشد و مارگریتا»

پیروزی ادبیات بر استبداد

میخائیل بولگاکف، در وطن خود غریب زیست و غریب هم مرد. هجو تلخ و سبک واقعگرایش نستی با رئالیسم سوسیالیستی مورد وثوق حکومت و مؤلفه‌های ادبیات دلخواه استالین نداشت و همین نیز به انزوایش انجامید. شهره است که استالین یکی از نماینده‌های بولگاکف با نام «روزگار توربین‌ها» را بسیار دوست داشت و آن طور که می‌گویند ۱۴ بار به تماشای این نمایش رفته بود. قریب به یقین، آنچه توانست جان بولگاکف را در دوران تسویه حساب‌های خونین دوران استالین حفظ کند و او بتواند از دوره «وحشت‌بزرگ» – که هزاران روشنفکر و نویسنده روس را مقابل جوخه‌های آتش گذاشت یا رهسپار اردوگاه‌های مرگ کرد– جان به دربرد، همین گوشه چشم شخص استالین به بولگاکف بود. رشته عمر بولگاکف، در این دوران تاجایی که می‌شد، نازک و نازک‌تر شد، اما از هم نگسست. تزار سرخ هرگز به صرافت نیفتاد- یا دلش رضاً نداد- که جان او را بگیرد. اما از سویی نیز باید ادب می‌شدا سالن‌های تئاتر نمایشنامه‌هایش را به نمایش در نمی‌آوردند و ناشری نیز حاضر نمی‌شد کارهایش را منتشر کند چند نامه به استالین نوشت و از او خواست یا به او جواز فعالیت بدهد یا بگذارد، خاک شوروی را ترک کند، اما نامه‌اش بی‌جواب ماند. البته او جزو انگشت‌شمار نویسندگانی بود که استالین شخصاً با او تلفنی تماس می‌گیرد و چند کلامی با او سخن می‌گوید. فردای همین تماس بود که تئاتر موزه مسکو به او کار می‌دهد و بولگاکف بعد از یک دوره طولانی تنگدستی و سرگشگی بار دیگر مشغول کار می‌شود. در همین سال‌های عزلت بود که شاهکار بی‌پدلی او «مرشد و مارگریتا» آرام آرام خلق می‌شد. گرچه خود او بهتر از هر کس دیگری می‌دانست که هرگز اجازه نخواهند داد تا این رمان رنگ انتشار به خود ببیند. سال‌ها بعد از مرگ بولگاکف و با باز شدن نیم‌بند فضای سیاسی شوروی، این رمان در شمارگانی بسیار محدود و با حذف ۲۸ صفحه از آن در سال ۱۹۶۵ میلادی به چاپ رسید. مردم شوروی مثل برگ زر زمان را سر دست بردند و با آنجا که با شمارگانی اندک می‌چاپ رسیده بود، جلسات عمومی برپا می‌کردند و کتاب را در خانه‌ها و کافه‌ها و کتابخانه‌ها همخوانی می‌کردند؛ نمونه‌ای مکرر که یک بار دیگر نشان از پیروزی ادبیات بر استبداد داشت.

بولگاکف در دست نوشته‌هایش (دست نوشته‌ها نمی‌سوزد) در ثبت آن سال‌های انکت‌باز فقر و عزلت و بیکاری نوشته است: «با پای پیاده و کفش‌های نم‌دی نم کشیده کل شهر را برای یافتن کاری زیر پای می‌گذاشته و با جسمی خسته و روانی تکه و پاره به آپارتمان کوچک سردش بازمی‌گشته است. از سر استیصال برای اینکه از سرما و گرسنگی نمیرد، از خویشاوندی شیشه‌ای روغن سیاه و چند سیب زمینی و چند مشت آرد قرض کرده بود!» او گرچه از زمین و زمان خسته بود، اما شاهکار بی‌ظنیش، مرشد و مارگریتا، را بارها بازنویسی کرده و از آب و گل در آورده بود. شاهکاری که ترجمه فارسی‌اش بارها و بارها در ایران بازنشر شده و همچنان نیز خوانده می‌شود.



روشنفکر معترف

شاهرخ مسکوب در سال ۱۳۰۲ خورشیدی در بابل متولد شد و دوره ابتدایی را در تهران و در مدرسه علمیه پشت مسجد سهپسالار گذراند. او از کلاس پنجم ابتدایی مطالعه رمان و آثار ادبی را شروع کرد، سپس در اصفهان ادامه تحصیل داد. پس از پایان تحصیلات دبیرستان در سال ۱۳۲۴ از اصفهان به تهران آمد و در رشته حقوق دانشگاه تهران مشغول به تحصیل شد؛ در همین سال هاست که به روزنامه «قیام ایران» رفت و به تفسیر اخبار خارجی پرداخت که این «نخستین کار نویسندگی» او بود و مسکوب بعدها به یکی از نویسندگان مطرح ایرانی تبدیل شد و اداریوش سایگان درباره او گفت «مسکوب اقلیم حضور بود. آواز آتارش بزرگ‌تر بود.»

مسکوب در بخشی از کتاب «روزها در راه» می‌نویسد:

[مردم] **چگونه مردن رایافته‌اند. موهبتی که نمی‌شناختندش!**
ایرانی درست‌زندی کردن اول باید درست مردن را دانست. وقتی که بر مرگ غلبه کنی زندگی را به دست آورده‌ای و انقلاب وقتی بروز شد که هیبت مرگ فرو ریخت، که مرگ خلع صلاح شد.